

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

اسلام با این اختلافات می‌جنگد !

بعضی از فلاسفه که بیشتر مطالعاتشان در پیرامون مباحث فلسفی خالص؛ و کمتر دربارهٔ اجتماعات بوده است گمان کرده‌اند که اساس زندگی اجتماعی انسان بر پایه «مبادلهٔ نیروها و دسترنجها» است.

آنها معتقدند آن عامل اصلی که افراد پراکنده بشر را دور هم جمع می‌کند و بزنگی مشترک دعوت مینماید «غریزه استفاده‌جویی از دیگران» و تعبیر دیگر «روح استفاده‌ام» است. انسان بواسطه داشتن این روح می‌خواهد از فرآورده‌ها و دسترنجهای دیگران استفاده کند و از نیروی آنها در راه حل مشکلات و تأمین منافع خود بهره‌برداری نماید.

امام‌وقمی که می‌بیند دیگران هم (مثل او) دارای چنین روحی هستند و حاضر بخدمت بلاعوض نیستند ناچار تن به مبادلهٔ نیروها در می‌دهد و از اینجا بنیان اجتماع بر پایه «اصل تعاون» بی‌ریزی میشود.

بدنبال این جریان مسأله «تقسیم کار» پیش می‌آید و کلیه کارهای تولیدی و غیر تولیدی، اعم از صنعت؛ کشاورزی؛ دام‌داری؛ طبابت؛ تجارت و سایر پستهای اجتماعی بر حسب استعدادها و ذوقهای مختلف فطری، میان افراد تقسیم شده و هر کس بکاری می‌پردازد، و مازاد فرآورده‌های خود را در اختیار دیگران گذاشته و از دسترنج آنها مطابق مقیاس معینی، استفاده می‌کند.

خلاصه اینکه بقیده آنها انسان اجتماع را فقط برای خاطر منافع شخصی خود می‌خواهد و اگر هم خدمتی با اجتماع می‌کند برای اینست که اجتماع خدمتکار او است؛ و حفظ خدمتکار برای ادامه خدمت لازم است!

نتیجه این طرز تفکر اینست که اگر روزی عده‌ای شخصاً قادر بتأمین منافع خود باشند حق دارند تمام‌قد و بندهای اجتماعی را پاره کنند و حساب خود را چنان از دیگران جدا

سازند ، که نه از مرگ آنها ناراحت شوند و نه از حیات آنها مسرور و شاد ! .

* * *

بعقیده مالین طرز فکر شباهت تامی بطرز فکر طرفداران « مکتبهای مادی افراطی » دارد ، همانهایی که نقش عواطف و غرایز را در زندگی انسان نادیده گرفته ، و هدف زندگی او را منحصر بتأمین « خوراک و پوشاک و مسکن » میدانند ؛ انسان در نظر آنها عیناً شبیه یک دستگاہ ماشین است که چرخهای آن مطابق قوانین علت و معلول خشک مادی بحرکت درمیآید ، با این تفاوت که چرخهای ماشین نمیدانند چه میکنند اما انسان میدانند . ولی مطالعات عمیقتر و همه جانبه در باره « انسان و اجتماع » باطل بودن آن نظریه را ثابت میکند و بمانیفیسند که یک اجتماع واقعی انسانی بر پایه « حس بشر دوستی » و غریزه محبت و نوع پروری بنا میشود ؛ و همین اصل است که انسانها را وادار بیک تلاش دامنهدار و همگانی در راه سعادت اجتماع مینماید .

زیرا اگر راستی انگیزه افراد برای قبول زندگی اجتماعی همان « روح استخدام » و بالتسبیح تأمین احتیاجات متقابل و مبادله نیروها باشد باید :

اولا - افراد ناتوان و رنجور و ناقص الخلقه و پیران فرتوتی که قادر بهیچگونه خدمتی برای اجتماع نیستند و تنها باید از مزاد دسترنج دیگران بزنگی خود ادامه دهند هر چه زودتر اعدام شوند و بزنگی آنان خانمه داده شود ؛ زیرا فرض اینست که چنین افرادی نه فعلا و نه در آینده متاعی که بتوانند بادیگران مبادله کنند در اختیار ندارند ، و بهمین دلیل بایدهحق حیات هم ندهاشته باشند ؛ .

بهمین ترتیب باید کلیه سازمانهای خیریه ای که کارشان کمک باینگونه افراد است برجیده شود .

گرچه شنیده میشود بعضی از مللی که روح مادپرگی شدید بر آنها حکومت میکند بچنین فکری افتاده اند و اینگونه افراد را بوسائلی معدوم میسازند ولی بفرض اینکه چنین مطلبی صحیح باشد (و از قبیل تبلیغات مغرضانه ای که بمنظورهای سیاسی انجام مییابد نباشد) این عمل از طرف تمام افرادی که روح انسانی در کالبد آنها وجود دارد محکوم است و یک عمل غیر انسانی محسوب میشود ، و بحکم عاطفه بشری کمک باینگونه افراد جزء وظایف حتی افراد سالم اجتماع است .

ثالثاً - اگر حساب زندگی اجتماعی حساب « استخدام » و « مبادله » و خلاصه حساب

تجارت باشد نه عاطفه و محبت؛ باید مابهر فردی کمک میکنیم اول ملاحظه این قسمت را کنیم که او هم روزی دسر نوشت مامورتر خواهد بود.

مثلاً هنگامیکه ناله برقت بارز لرزه زدگان مراکش (اقدیر) از زیر آوارها و دیوارهای نیمه شکسته (بوسیله خبر گزارها) بگوش مردم جهان میرسدو بلافاصله بکمک آنها میشتابند و دارو و طبیب و خوراک و پوشاک برای آنها میفرستند، ما اول بنشینیم و کلاه را قاضی کنیم که آیا ممکن است روزی هم زلزله شهرستان «لار» مارا ویران کند؟ آیا مردم مراکش آتقدحرق شناس هستند که در آنروز بکمک ما بشتابند؟ و بفرض اینکه بخواهند کمک کنند آیا قدرت آنرا دارند یا نه؟ نه تنها ما بلکه تمام کشورهای کوچک و بزرگ جهان هم این حساب هارا باید پیش خود بکنند.

آیا راستی عامل اصلی این کمکهای بلاعوض همین ملاحظات است یا عامل دیگری دارد که آنرا حس بشر دوستی و عاطفه انسانی مینامیم؟

ثالثاً - اگر بنا شود کمکهای بلاعوضی را که از طرف افراد نیکوکار نسبت با افراد ناتوان میشود نیز به همین صورت توجیه کنیم و معتقد باشیم که آنها هم پس از تجزیه و تحلیل دقیق بازگشت بکمک در مقابل عوض میکند (از نظر اینکه حفظ اجتماع برای حفظ منافع هر فرد ضرورت دارد) در این صورت باید نیکوکاران هیچگونه فضیلتی بر سایرین نداشته باشند؛ جز اینکه آنها تاجر ماهرتری هستند؛ و باین ترتیب باید بر تمام این فضائل اخلاقی خط بطلان بکشیم آیا هیچ وجدانی زیر این بار میروید؟

از بیانات فوق نتیجه میگیریم که ریشه اصلی زندگی اجتماعی انسان را باید در عاطفه انسانی و حس بشر دوستی پیدا کنیم نه روح استخدام و تأمین منافع شخصی بوسیله دیگران. البته نمیتوان انکار کرد که موضوع احتیاج متقابل در استعکام پیوندهای اجتماعی کاملاً مؤثر است اما نمیتواند هستی اصلی اجتماع را تشکیل دهد.

* * *

نکته جالب اینست که ادیان آسانی - مخصوصاً آئین مقدس اسلام - که عهده دار پرورش حواطف و صفات بارز انسانی هستند، برای تعکیم روابط اجتماعی از همین راه وارد شده اند، یعنی بجای اینکه روح استخدام را در افراد بیدار کنند، بتقویت عاطفه بشر دوستی و نوع پروری کوشیده اند.

اسلام این حقیقت بزرگ را در جمله کوتاه زیر کاملاً منعکس ساخته است: «انما المؤمنون

«اخوة» «سوره حجرات آیه ۱۰» مردم با ایمان برادر یکدیگرند. . . بدیهی است رابطه دوبرادریك رابطه عاطفی است که از اشتراك در خون و شباهت ساختمان روحی و جسمی سرچشمه میگیرد نه يك رابطه عقلانی و بر اساس هبادلة نیروها .

در حقیقت اسلام تمام پیروان خود را دارای يك خون مشترك دانسته و دل‌های آنها را با قویترین پیوندها - یعنی پیوند اخوت - بهم مربوط ساخته است .

اسلام پارا از اینهم بالاتر گذارده و عالیترین مفاهیم عاطفه انسانی را در جمله زیر مجسم ساخته است :

«المؤمن باخو المؤمن كالجسد الواحد ان اشتكى شیتا منه وجد الم ذلك فی سائر جسده » :
مسلمان برادر مسلمان است ، و حکم يك جسد را دارد ، هر گاه عضوی از آن بدر آید ناراحتی در تمام اعضاء خود احساس میکند .

روشن است که ناراحتی اعضاء در برابر ناراحتی يك عضو روی يك الهام غریزی و پیوندوار تباط طبیعی است نه حساب احتیاج متقابل .



اسلام برای بسط اصول اخوت در میان عموم مسلمانان طرح‌های وسیعی ریخته که در میان دستورات اجتماعی که جامعه بشریت بخود دیده راستی بی نظیر است .

اسلام حتی اجازه نمینهد دو نفر مسلمان از هم «قطع رابطه» و با اصطلاح «قهر» کنند و چنانچه بر اثر پیش آمدهائی چنین موضوعی رخ دهد تاکید میکند که قبل از گذشتن سه روز آشتی کنند و بحال اول بر گردند؛ همانطوری که پیغمبر گرامی اسلام (ص) میفرماید :

ایما مسلمین نه احرافم کثا ثلثا لایصطلحان ما تا احرابین من الاسلام ولم یکن ینهما ولایة وایهما سبق الی کلام اخیه کان السابق الی الجنة یوم الحساب هر دو نفری که از هم قهر کنند و سه روز بگذرد آشتی نکنند نامسلمان خواهند مرد و رشته دوستی در میان آنها گسسته میشود و هر کدام دو آشتی سبقت کند زودتر وارد بهشت خواهد شد

اسلام بتام پیروان خود دستور میدهد که حداکثر کوشش خود را برای حل اختلافات و اصلاح دادن مسلمانان بکار برند و باندازه ای باین امر حیاتی اهمیت داده که آنرا در ردیف «جهاد در راه خدا» دانسته است؛ پیغمبر اسلام میفرماید : احراب المصلح بین الناس کاجر

المجاهد عند الحرب. مزد کسی که میان مردم را اصلاح دهد مانند: «مزد کسی است که در راه خدا جهاد کرده باشد».

اسلام افرادی را که نسبت بامور مسلمانان و مشکلات و حوائج آنها بی اعتناء باشند از زمره مسلمانان خارج دانسته و صریحاً میگوید: **من اصبح ولم یهتم بامور المسلمهین فلیس بمسلم!**

(کسی که صبح کند و بفر مسلمانان نباشد مسلمان نیست) اینها نمونه کوچکی از دستورات عالی اجتماعی اسلام است.



اما با کمال تأسف؛ برخلاف تمام این اصول و دستورات؛ امروز اختلافات عجیب و غریبی در میان این جامعه بزرگ چند صدمیلیونی ریشه دوانده و مانند سرطان بجان دول و ملل اسلامی افتاده است، و از همه برتر اینکه روز بروز دامنه این اختلافات وسیعتر میشود.

برای نمونه، دودولت اسلامی را پیدا نمیکنیم که از هر جهت یکدولت یک زبان باشند و در برابر بیگانگان جبهه واحدی تشکیل دهند ما در شماره گذشته در باره علل آن - به تناسب وضع روز - شمه ای گفتگو کردیم.

در میان نرات و آحاد مسلمانان هم نفاق و بدبینی و سوء ظن و عدم اعتماد آنقدر زیاد است که حدی برای آن نیست؛ و مجموع این اوضاع است که این نکبت و زبونی و بدبختی را برای ما مسلمانان بیار آورده است معلوم نیست ما از بکار بردن این دستورات عالی چه ضروری دیده ایم که اینهمه در راه اختلاف و پراکندگی سعی هستیم؟

امید است با در نظر گرفتن آنچه گفته شد، و با توجه باوضاع و احوال دنیای کنونی، کمی بخود آئیم و با بهانه های گوناگون رشته های الفت و اخوت را از یکدیگر نگسلیم و اجازه ندهیم که دشمنان ما، ما را بدست یکدیگر زبون و ناتوان کرده و راه را برای تحقق بخشیدن بر رویاهای شوم خود (یعنی غارت سرمایه های مادی و معنوی ما) هموار سازیم.